

جنبش «ضد جهانی شدن لیبرالی» محدود به اعتراض باقی نخواهد ماند

مصاحبه با تونی نگری
Toni Negri

تونی نگری، فیلسوف ایتالیایی، که یکی از کتاب هایش، کتاب روی میز معترضین است توضیح می دهد که چگونه جنبش باید به به يك ضد - قدرت مشخص و حقیقی در سطح جهانی تبدیل شود.

آنتونیو نگری (معروف به تونی نگری)، ۶۸ ساله و الهام بخش سابق جنبش «چپ افراطی» ایتالیا در سال های ۱۹۷۰، که به اتهام شرکت در «قیام مسلحانه علیه دولت» به ۱۳ سال زندان محکوم شده بود هم اکنون دوره زندانش را به صورت نیمه آزاد - نیمه زندانی می گذراند. او با همکاری نویسنده آمریکایی، میکائیل هاردت، کتابی تحت عنوان امپراتوری (Empire) نوشته که در آمریکا مورد استقبال وسیع قرار گرفته و نیویورک تایمز از او تجلیل کرده و نویسنده را کسی نامیده که «به نخستین سنتز تئوریک هزاره جدید» دست یافته است.

بسیاری از نمایندگان جنبش «ضد جهانی شدن لیبرالی»، کتابی را که شما با همکاری میکائیل هاردت تحت عنوان امپراتوری نوشته اید «کتاب سرخ» خود می دانند. آیا شما هم تا این حد با آن ها هم نظرید؟

- پورتو آلگره، کمون پاریس نیست، معذالك فوروم (همایش) اجتماعی جهانی فرصت مهمی ست. محلی ست که در آن دست و دل بازی و ظرفیت مبارزه جویی خارق العاده ای با هم تلاقی می کنند. من هدف و روحیه حاکم بر این همایش را تأیید می کنم: همه چیز وابسته است به ساختن جریانی مخالف لیبرالیسم در سطح جهانی، و ایجاد بدیلی ممکن در کادر جهانی شدن. پورتو آلگره فرصتی اساسی در بنای يك ضد امپراتوری ست. در عین حال، بسیاری مواضع مختلف در این جنبش ضد لیبرالی وجود دارد که من با همه آن ها موافق نیستم.

آیا اشاره شما به مواضع «ضد آمریکایی» برخی از جریان های شکل دهنده این جنبش است؟

- احساس من بیشتر این است که این اتهام را مخالفین جنبش مطرح می کنند. ضد آمریکایی بودن امری کاملاً احمقانه است. این دیدگاه غلط را باید پشت سر گذاشت که حکومت آمریکا را دشمن منحصر به فرد معرفی می کند. حکومت آمریکا مهمترین قدرتی ست که باید مورد اعتراض قرار گیرد، ولی او تنها نیست، بدون پشتوانه و حمایت بی قید و شرط سایر رهبران سرمایه داری جهانی، این حکومت نمی توانست وجود داشته باشد. مسأله به میدان آوردن

کارگران آمریکایی، مهمترین پیکاری ست که جنبش ضد لیبرالی باید بدان بپردازد.

کدامیک از موضع گیری ها را نمی پسندید؟

- آنچه حقیقتاً باید با آن قطع رابطه کرد و پورتو آلگره نیز موظف است بدان بپردازد، قطع رابطه با موضع جهان سوم گرایی (tiers-mondisme) است. جهان سوم گرایی توهمی زیان آور بوده و به هیچ مبارزه ای با سرمایه داری دست نیازیده است، چرا که هیچگاه به وحدت خود در سطح جهانی نیندیشیده است. مسأله، شناخت دشمن واحد در سراسر جهان است یعنی تمام کسانی که از طریق سیستم های سلسله مراتب و مبادله های نابرابر، به بهره کشی از کارگران می پردازند. اگر بخواهیم همایشی جهانی و یا سازمانی جهانی از کارگران به وجود آوریم، این را باید با این آگاهی بسیار دقیق انجام داد که دیگر شکافی بین شمال - جنوب وجود ندارد، زیرا تفاوت های جغرافیایی بین «دولت - ملت» ها (۱) از بین رفته است.

بر این اساس، ظهور ناگهانی يك جریان [فرانسوی] طرفدار حاکمیت ملی در پورتو آلگره و حضور شخص ژان پی یر شوونمان (۲) را چگونه توضیح می دهید؟

- دقیقاً همینجا ست که ما شاهد ضعف اساسی این جنبش هستیم که نشانگر توهم بازگشت به دوران ماقبل جهانی شدن است. زمان «دولت - ملت» ها سپری شده است. جهانی شدن محصول اراده افراطی آمریکایی ها در قدرت طلبی نیست. وانگهی گرایش حقیقی ضد آمریکایی همان است که طرفداران حاکمیت ملی دارند. «امپراتوری»، جهانی شدن از آنجا ناشی می شود که «دولت - ملت» ها دیگر نمی توانند نه حرکت سرمایه و نه مبارزات را در محدوده ملی شان مهار کنند. طی سه یا چهار قرن «دولت - ملت» ها فضائی بسیار عالی برای گسترش سرمایه و تنظیم عمومی جامعه بوده اند. اگر این وضعیت تاریخی به سر آمده، برای این است که حتی آمریکایی ها هم دیگر قادر به حفظ شکل «دولت - ملت» نیستند. امروزه ما در وضعیتی ناسازگار (پارادوکسال) قرار داریم که رئیس جمهوری آمریکا با کمک پول های خارجی انتخاب می شود: سرمایه سلاطین نفت عربستان سعودی آنچنان با چرخش و هدایت امور آمریکا در هم تنیده اند که دیگر حقیقتاً نمی توان از ادامه عملکرد «دولت - ملت» سخن گفت. شوونمان حتی دیگر قادر نیست که اشتیاق بخشی از ملت جزیره کرس [کورسیکا] را برای خودمختاری محدود نماید. ناسیونالیسم شکلی نیست که دیگر عملکردی داشته باشد و گرایش حاکمیت ملی نیز توهمی زیان آور است.

مبارزه ای که علیه تروریسم در همه کشورهای غربی شروع شده، آیا این خطر را ندارد که جنبش ضد جهانی شدن را اقدامی جنائی قلمداد کند؟

- من از آن بسیار بیم دارم. چیزی که هم اکنون جاری ست نه يك جنگ است و نه يك عملیات پلیسی. شاید شکل نوین اعمال قدرت در سطح امپراتوری ست. جنگی ست که به تدریج جنبه نابود کننده اش کاهش یافته و شکل نظم دهنده و مؤسس به خود می گیرد. بدین معنا که نظامیان به قضات و عناصر مؤسس نظم اجتماعی بدل می شوند. خطر بزرگ این مسأله در این است که نظامیان تا جذب کامل فعالیت های سازمان های غیر دولتی هم پیش می روند. روشن است که ما با گسترش قوانین آزادی کش و منسوخ شده رو به رو هستیم. با وجود این، من نسبتاً

خوش بین هستم، زیرا مقاومتی وجود دارد که باید شکل بگیرد و ضد قدرتی هست که باید خود را برای رو در رو شدن با این پدیده آماده کند. من سال ها ست که در يك جنبش اجتماعی، چنین ظرفیت و هوشیاری ای ندیده ام که خشونت قدرت را درك کند و دائماً و به نحوی غیر قابل پیش بینی در تدارك استراتژی مبارزات جدید و مبتکرانه باشد.

آیا مبارزه معترضین پورتو آگره، راهی به سوی آنچه شما «مرحله نوینی از نبرد استثمار شدگان علیه قدرت سرمایه» نامیده اید، می گشاید؟

– من فکر می کنم که آری، و در هر صورت امیدوارم که چنین باشد. اما مسأله هرگز صرفاً مبارزه با سرمایه نبوده، بلکه موفق شدن در سازمانیابی نیز هست و امیدوارم که پورتو آگره به این امر مدد رساند. مبارزه با سرمایه مسأله ای اجتماعی ست: سازماندهی سیاسی امر اجتماعی ست، شناخت فضاهای سیاست زیستگانی (Biopolitique) و سیاست اجتماعی (Sociopolitique) کنونی ست که به تعریف نیروهای اپوزیسیون نوین و مقاومت یاری می رساند. مسأله بر سر این است که بگوییم ما نمی خواهیم در چنین دنیایی زندگی کنیم و مصمم هستیم خویش را از حیطه قدرتی که خواهان اداره همه چیز، حتی زندگی، عواطف و تمایلات ما ست رها سازیم. امروزه «استثمار شدگان» نه تنها کارگران یدی، کارگران [در مفهوم رایج]، بلکه لایه های متعدد اجتماعی را در بر می گیرد. کارگران، و همین طور دانشجویان، کارگرانی که کارشان ثابت نیست، بیکاران، مهاجران، زنان و کارگران غیر رسمی، کارگرانی که از طریق دلال ها کار پیدا می کنند و غیره را نیز شامل می شود. مهم این است که نیازها و تمایلات این لایه های مختلف را سازماندهی کرد، با درك روشن این مسأله که ما با سوژه سیاسی جدیدی رو به رو هستیم. چنین است که چپ جدید تنها می تواند از دل این جنبش ضد لیبرالی بیرون آید.

چرا؟

– به طور مثال، در ایتالیا تولد نوین چپ تنها از دل این جنبش امکان پذیر است. اکنون هم می بینیم که اعضای حزب کمونیست ایتالیا، هرچه بیشتر از پیش، به این جنبش می پیوندند. تنها این جنبش است که می تواند مثلاً شهرداری بولونیا را مجدداً به دست آورد، شهری که مدت ها «شهر سرخ» لقب داشت و اخیراً به دست طرفداران برلسکونی افتاده است. معنای نبرد استثمار شوندهگان این است: ایجاد يك ضد قدرت مشخص.

اما این جنبش ضد جهانی شدن، از نوع Attac، حاضر نیست به يك حرکت سیاسی تحول یابد.

– من فکر می کنم که جنبش به هیچ رو خود را به حرکت های اعتراضی محدود نخواهد کرد. این جنبشی ست ضد - قدرت. جنبشی که بدون شك، فریفته قدرت نیست و رها شدن اش از این وسوسه بسیار دردناك بوده است. آنچه مسلماً باقی می ماند این است که قدرت باید سرنگون شود. اما چطور؟ در گذشته چندین مرحله را از هم متمایز می کردند: اول مقاومت سندیکایی و کارگری، سپس مرحله قیام و سرانجام مرحله تأسیس. امروز بین این مراحل، تمایزی نیست. دیگر مرحله گذاری وجود ندارد. آنچه هست تنها يك جنبش است. موضوع جدید سیاسی که این جنبش تبلور آن است هم سوژه مقاومت است و هم سوژه تأسیس، هم سوژه مبارزه و هم سوژه خلاق. این

سوژه در عین ارائه طرح های بدیل است که به عنوان مخالف قد علم می کند و با انتخاب کنار کشیدن از قدرت است که جهان دیگری را ترسیم می نماید. ساختن این جهان امکان پذیر است، اما تعدد و کثرت است که باید سازمان یابد. تحول جاری از مسیر اعمال ضد - قدرت و ظرفیت تضادها می گذرد. مبارزه یعنی آگاه شدن به جنبه نوین چارچوب سیاسی و بازیگران کنونی آن يك لحظه اساسی ست، گذاری ست که باعث می شود این جنبش خروج بزرگ، سرانجام، خود را به مثابه يك اندام اجتماعی بنگرد.

جنبش «ضد- جهانی شدن» تقریباً با شبکه اینترنت همذات است. آیا به نظر شما این بهترین سلاح او است؟

- اینترنت ابزار و وسیله ای ست، گرچه گرانبها، اما می تواند تحت کنترل نظام سرمایه داری هم قرار گیرد. اتفاقاً در این عرصه است که مبارزه روشن تر و بازتر است. این، بدان معنا ست که مسأله تنها بر سر مهار این سیستم نیست، بلکه موضوع مالکیت آن نیز مورد مشاجره است. در رابطه با اینترنت، حق اجازه استفاده و حقوق تولید کنندگان فکری آن مطرح است. هرچه بیشتر از نظر اشخاصی که من در این جنبش می شناسم، دیگر مسأله مالکیت، چه خصوصی و چه عمومی، مورد نظر نیست، بلکه تعریفی از چیز جدیدی ست که متعلق به همگان است. مردم بیشتر به این فکر هستند که باید تمام خدمات چون آموزش و پرورش، بهداشت، ترابری و حمایت های اجتماعی و همچنین خدماتی که به کارهای فکری مربوط هستند، متعلق به همه باشد. این همان مسأله دفاع از عملکرد اینترنت است، به عنوان ابزاری در دست جنبش و همچنین مسأله مادی سازماندهی يك جامعه جدید.

ترجمه بهزاد مشیری از لوموند ۲۷ - ۲۸ ژانویه ۲۰۰۲

یادداشت ها:

۱- «دولت- ملت، شکلی از نظام سیاسی که از قرن شانزدهم به بعد، از میان حکومت های فئودالی، در اروپا پدید آمده و از آنجا به سراسر جهان گسترش یافته است. در این نظام، میان دولت یا عالی ترین شکل نظام سیاسی، و ملت یعنی «پدید آورنده نظم سیاسی»، رابطه ای کامل و مطلق برقرار می شود. در این نظام، فرض بر آن است که ملت يك اجتماع انسانی کمابیش همگون است که حس ملیت مشترک دارد و در درون مرزهای تعیین شده يك دولت مستقل زندگی می کند. «دولت ملی» در جهان امروز عالی ترین صورت نظم سیاسی شناخته می شود و الزامات و تعهدات حقوق بین الملل میان این واحدهای سیاسی برقرار می شود» (از دانشنامه سیاسی تألیف داریوش آشوری، انتشارات مروارید - سهروردی، تهران، ۱۳۶۴).

۲- Jean-Pierre Chevènement از وزرای سابق سوسیالیست فرانسه و کاندیدای ریاست جمهوری ۲۰۰۲.

۳- Berlusconi، نخست وزیر دست راستی و فاشیست ماب کنونی ایتالیا.